



آزادی ابل‌آه‌گر و واکنش علمای مشروطه

کلمه قیبه آزادی!

تحلیل
حسین مطلق

سال‌ها پیش حاج ملاعلی کنی از علمای تهران در دوران ناصرالدین شاه،

پیش از آغاز مشروطه از عبارتی برای توصیف آزادی استفاده کرد که برداشت‌های زیادی از آن صورت گرفت وبرخی روشنفکرانه عصر مشروطه آن را بی‌اهمائی برای در تقابل قرار دادن روحانیت حرکت آزادیخواهی ملت قرار دادند. ملاعلی کنی در نامه‌ای به ناصرالدین شاه در خصوص رواج مفاسد به اسم آزادی در دوران صدرات سبهاسلامی نویسد: «کلمه قیبه آزادی به ظاهر خیلی خوش‌نامست و خوب،ولکن در باطن سراپا نفع است و عیوب. این مسئله برخلاف احکام رسل و اوصیا و جمیع سلاطین عظام و حکام و الامقام است، اما مخالف‌ها را ایجاد می‌کند؟ این علما در عصر مشروطه با عنوانی چون «آزادی» یا «حریت مطلق» به چه مفهوم بود؟ آیا از نظر ایشان واقعاً دین در مقابل آزادی قرار می‌گرفت یا برداشت خاص نسبت به مفهوم آزادی این مخالف‌ها را ایجاد می‌کرد؟

تبیین مفهوم آزادی در عصر مشروطه

واژه آزادی در ذهن و تفکر ایرانیان از ابتدا تا کنون مفهوم یگسائی نداشته است. در تعریف لغوی این واژه «بنده نبودن» برپسندم‌ترین معادل است که می‌توان در واژه‌نامه‌ها یافت. در ادبیات فارسی قدیم نیز چنین برداشتی از این واژه وجود داشته است. در عرفان اسلامی آزادی حقیقی، تعبد در بارگاه حق تفسیر شده است به گونه‌ای که آدمی از بندگی هرچه غیر اوست، رها شود. چنانچه در اشعار مولانا آمده است:نه بند است،نه زنجیر، همه بسته چارچیم چه بند است و چه زنجیر که برپاست.

این برداشت سنتی ایرانیان از مفهوم آزادی، عملاً متفاوت از تصویری است که پس از طرح مفهوم «لیبرتاس» در اندیشه سیاسی غرب و بازتولید آن از تفکر ارسطویی برای بیان مفهوم حق شهروندی و مشارکت در امور اجتماعی شکل گرفت.

در چنین تصویری آزادی به مفهوم حقوقی و اجتماعی آن آنچنان که در اندیشه غربی ریشه در واژه لاتین لیبرتاس که سیسرو به تقلید از سطوبه به معنای حق شهروندی و شرکت در سرنوشت سیاسی جامعه دارد، نیست.

مفهوم «لیبرتی» در غرب نیز اما صرفاً منحصر به علوم سیاسی و مشارکت در امر سیاست‌شدو به زودی تمام ابعاد اجتماعی و فرهنگی را در بر گرفت.

اعتقاد به لزوم «مشارکت سیاسی» مفهومی بود که هیچ‌گاه مورد مخالفت علمای بنام قرار نگرفت و نوشته‌جات علمی معاصر یازدیک به مشروطه خودشاهدی بر این مدعاست. بازخوانی موضع علامه نایینی نسبت به مسئله آزادی به خوبی مسئله را تأیید می‌کند.ایشان در رساله «تنبیه‌الامه» نیز به‌الملمه می‌نویسد: «حریت، مساوات، حقوق مشروطه ملت و مشارکت ملت‌از اصول تمدن و سیاست‌اسلامیه است که ممل مسیحیه و اروپاییان که تا قبل از جنگ صلیبی از تمام زمین حکمت علمیه بی‌نصب بودند، آن را اخذ کردند و به کار گرفتند،ولی به‌تدریج فراموش کردند که این اصول را از کجا آورده‌اند».

این موضوع و مواضع مشابه جماعت روشنفکر پیش از دوران مشروطیت نشان می‌دهد که اولین تقابل و جنگ میان تجدد و شریعت را همین جماعت رقیم زدند. آنها می‌کوشیدند تا در خصوص آزادی نیز تفسیری را ارائه دهند که امکان تجمیم و سازگاری با شریعت در آن وجود ندارد. در این نگرش آزادی در عرصه منسارکت مدنی و انتقاد به حکومت تعریف نمی‌شد بلکه تزی که بعدها تقی‌زاده از

اندیشه

آن برده‌برداری کرد، این بود که باید «از حق سر تا نوک پا غربی شویم.»

این تفسیر که مساوی بود با پذیرش همه اصول فرهنگی و تمدنی غرب و آزادی لجام‌گسیخته و سرکش در فضای کشور، مورد انتقاد علمای دین قرار گرفت و می‌توان چنین گفت که مخالفت علما با واژه آزادی، ناشی از نوع تفسیر افراطی بود که به اصطلاح منور الفکرها از این واژه استفاده می‌کردند.

آزادی لیبرال و واکنش علمای مشروطه

علمای مشروطه خود را بسا گروهی خودباخته مواجه می‌دیدند که زیر پرچم مشروطه‌خواهی قرار داشتند، اما شیفتگی به تمدن و فرهنگ غرب با جاشنی قدرت‌طلبی آنان را به رفتارهای مجاب می‌نمود که نتیجه‌ای جز ظلم و افراط نداشت.

رضازاده شفق از آزادیخواهان تبریز و یاران تقی‌زاده، خود معترف می‌شود که افسارگسیختگی مفهوم آزادی در عصر مشروطه چگونه منجر به افراط در رفتار گردید.او می‌نویسد:«افتادن قسمتی از کارها به دست هوچی‌ها...

باعث ویرانی‌ها و خونریزی‌ها گشت و آزادی واقعی را که عبارت است از آزاد بودن تمام سکنه یک کشور از ستم و تجاوز و شر و فساد و مختار بودن در حفظ حقوق خود و در اظهار حق و تحریر و تقریر حقایق، سخت متزلزل ساخت.»

برخی دیگر از روشنفکران مانند طالبوف نیز اشاراتی به خطرات استفاده نابالغانه و بی‌حدومرز از عنوان آزادی و دردمس‌های ناشی از آن دارند.طالبوف احساس خطر خود را اینگونه منعکس می‌کند: «ایرانی تاکنون اسیر و یک گاو دو شاخ استبداد است، اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود به گاو هزارشاخ رجاله دچار می‌گردد. آن وقت مستبدین به نابالغی ما می‌خندند و دشمنان اطراف، شادی... آ می‌کنند. آ فاش می‌گویم که من این مسئله را

بی‌چون و چرا می‌بینم.»

این موارد نشان می‌دهد که انتقاد به اباحی‌گری و افراط در مطالبه آزادی و در تقابل قرار دادن آن با فرهنگ و سنت،



اعتقاد به لزوم «مشارکت سیاسی»

مفهومی بود که هیچ‌گاه مورد مخالفت علمای بنام قرار نگرفت و نوشته‌جات علمی معاصر یازدیک به مشروطه خودشاهدی بر این مدعاست. بازخوانی موضع علامه نایینی نسبت به مسئله آزادی به خوبی مسئله را تأیید می‌کند.ایشان در رساله «تنبیه‌الامه» نیز به‌الملمه می‌نویسد: «حکمت و کلام ما معجونی است مضحک از خیالات بنگی‌های هند، افکار بت‌پرست‌های

دعو! انداختن بیین دو مفهوم آزادی و شریعت، تنها داستانی در دل تاریخ مشروطه نیست بلکه در روزگاری نزدیک به دوران ما نیز تکرار شد و گرچه برخی نام آزادی را بر سر چوب «اصلاحات» افکندند و از زیبایی این واژه برای اهداف خود بهره‌برداری نمودند اما رفتارهای هرج و مرج طلبانه بعدی و باز همان افراط و لجام‌گسیختگی روشنفکران عصر مشروطه را احیا نمود

یونان، اوهاه کاهن‌های کلد و تخیلات رهابین نبود. پیشوایان پرستندگان گنگ، علمای عابدین لاما و رؤسای عناصر پرستان هند، هر یک اقلایک یا دو کتاب مختصر و مفصل در فلسفه مذهب باطل خود نوشته در میان ملت و امت خویش انتشار می‌دهند اما در هزار و ۳۰۰سال، شهوت ریاست، لذت اصوات نعال و حرص قرب سلطان، به علمای ما فرصت نداد که فلسفه اسلامی را از این مزخرفات جدا کرده و یک رساله مختصر مشتمل بر حکمت طریقه حقه خودشان به زبان عوام، نوشته منتشر کنند... امروز در تمام وسعت عالم اسلامی ایران، یک طلبه، یک عالم و یک فقیه نیست که بتواند اقلایک ساعت بدون برداشتن چماق تکفیر با یک کنش عیسوی، با یک خاخام یهودی و با یک حبش صحتی طلبی که ساعت منظم و موافق اصول منطق مدعیان کند»

این مقاله همان زمان مورد اعتراض علمای مشروطه‌خواه قرار می‌گیرد. سنیدعبالله بهبهانی در نامه‌ای به مخبر اسلامیه اینگونه بی‌محابای در توهین به نام آزادی را منجر به فساد می‌داند و می‌نویسد: «امروز جمعی از اهل علم و غیره، جریده صوراسرافیل را ارائه به داعی کرده

و بعضی امور غیر لایقه را که در آن درج بود، دیدم. علاوه بر اینکه حقیقتاً درج این گونه مطالب در روزنامه و نشر آن، با لوازم اسلامیت ساراش ندارد. کمان کرام این مطالب به همین زودی موجب فساد عظیمی در دارالخلافه و سایر بلاد شود. آخر خودتان ملاحظه بفرمایید که اگر بنا باشد

در روزنامه آلی که در پایتخت اسلام طبع می‌شود صریحاً نوشته شود که هزار و ۳۰۰ سال کرسی پیدا نشده است در مقابل نصراا سخن حسابی بگویید... دیگر برای اسلام چه باقی می‌ماند؟»

روزنامه اما بی توجه به اعلام نگرانی‌ها نسبت به بی‌قیدی نویسندگان خود در سرقلمه دیگری به صراحت برداشت خود از آزادی را رونمایی کرد. در این سرقلمه از علمای اسلامی با عنوانی چون «عقلای مندرسه» و «مدعیان تولیت قریستان ایران» یاد نموده و نوشته بود: «معنی جدید کلمه آزادی اینست که مدعیان تولیت قریستان ایران، کمال انسان را به معرفی کیمانه خودشان محدود نکرده و اجازه فرمایند نوع بشر به همان وسایل خلتی، در تشخیص کمال و پیروی آن، بدون هیچ دغدغه خاطری، سعی باشند.»

این برداشت از آزادی منحصر در این روزنامه نبود و کمابیش در اغلب روزنامه‌های منتسب به خاستگاه روشنفکری جریان داشت. یک روز روزنامه ایران نوایسته به تفکر

تقی‌زاده حکم قصاص را زیر سؤال می‌برد و روز دیگر سیدحسن کاشانی، مدیر «حبل‌المتین» در ستایش از اعدام شیخ‌فضل‌الله نوری می‌نویسد: «اینک هزار و ۳۰۰ سال که نژادایرانی می‌خواهد پشت خود را از زیر بار سنگین خرافات عرب‌های سوسمار خوار خالی نماید.»

بازی تکراری دعوی دین و آزادی

چنانکه بیان شد، برداشت معروف از عنوان آزادی در عصر مشروطه، چیزی غیر از تعریف مرسوم آن در تاریخ و ادبیات ایرانی بود. اگر روزی ملاعلی کنی و روز دیگر شیخ‌فضل‌الله نوری بر مفهوم آزادی می‌تازند؛ منظورشان همین جریانی است که با ترجمه «لیبرنتی» می‌کوشد معادل آن را «باحی‌گری» و خروج از هر گونه قیدو شرط و ضوابط اعلام کند. هدفش رهاسازی مردم از چارچوب تشرع و عبودیت و جایگزین سازی آن با انگاره «هرچه دلت خواست بکن» است. انگار که در فرجامی جز هرج و مرج و آثار شیسم ندارد و همسن افراط در تعبیر آزادی، مسیر مشروطه را در انحطاطی انداخت که مردم و حتی خود روشنفکران مشروطه‌خواه را از امانه آن دلسرد و مایوس ساخت.

دعوا انداختن بین دو مفهوم آزادی و شریعت، تنها داستانی در دل تاریخ مشروطه نیست بلکه هر آنچه در بالا گفته شد در روزگاری نزدیک به دوران ما نیز تکرار شد و گرچه برخی نام آزادی را بر سر چوب «اصلاحات» افکندند و از زیبایی این واژه برای اهداف خود بهره‌برداری نمودند اما رفتارهای هرج و مرج طلبانه بعدی و ساختار شکنی‌های متعدد مدعیان آزادی، باز همان افراط و لجام‌گسیختگی روشنفکران عصر مشروطه را احیا نمود و عرصه را به جایی رساند که دولتمردی مدعی شود: «اگر دین هم در برابر آزادی قرار بگیرد این دین است که باید محدود شود نه از آن!»

صراط

آزادی آموختنی است



بعضی می‌گویند آزادی دادنی نیست، گرفتنی است، من می‌گویم آزادی، هم دادنی است، هم گرفتنی است، هم آموختنی است. «آزادی دادنی است» یعنی چه؟ یعنی مسئولان حکومت‌ها اجازه ندارند حق طبیعی آزادی – یعنی آزادی‌های قانونی – را از کسی سلب کنند. البته این لطفی نیست که حکومت‌ها می‌کنند؛ باید آزادی را بدهند و این یک وظیفه و تکلیف است. «آزادی گرفتنی است»، یعنی هر انسان‌اگاه و باشعوری در جامعه باید با حق آزادی و حدود خودش آشنا باشد و آن را مطالبه کند و بخواهد. و اما «آزادی آموختنی است»، یعنی آزادی آداب و فرهنگی دارد که باید آن را آموخت. بدون

فرهنگ و ادب آزادی، این نعمت بزرگ برای هیچ کس و هیچ جامعه‌ای – چنان که شایسته است – فراهم نخواهد شد. اگر در جامعه، ادب آزادی وجود نداشته باشد و افراد چگونگی استفاده از آن ندانند، مطمئن باشند آزادی را – که برای یک جامعه فقل و کوشا و پیشرو یک ضرورت است – از دست خواهند داد و از نظر اسلام این برای یک جامعه فاجعه است. آزادی که از دست برود، فاجعه است.

بیانات رهبر انقلاب در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر ۷۹/۱۲/۹

درنگ



چرا در صنعت و تجارت جلو نمی‌رویم؟!

یکسری سؤال‌های اساسی در حوزه

توسعه‌نیافتگی علمی و فنی جامعه و خسارت‌های ناشی از آن وجود دارد که به رغم تفاوت صوری‌شان با یکدیگر، از جهاتی بسیار مشابه هم هستند. مثلاً اینکه با این همه تلاش برای مستند کردن ایران در طول نزدیک به دو قرن، از زمان میرزا آقاسی تا کنون، چرا ما همچنان یک صنعت نیم‌بند و مونتاژ داریم؟

دیگر اینکه چرا بسا این همه تلاش برای توسعه علم در کشور، مثلاً داشتن دارالفنون (از حوالی ۱۷۰ سال قبل) و دانشگاه تهران (نزدیک به ۸۵سال قبل) و غیره، ما هنوز، «عالم» به معنای واقعی کلمه نداریم و صرفاً دانشمندانی داریم که جست‌ و گریخته، همان دانش غربی را می‌دانند و به کار

می‌بندند اما نقشی در پیشرفت علم جهانی ندارند یا بسیار اندک دارند. دیگر اینکه چرا ما با این همه «تاجر» و «تجارت‌خانه» از قدیم تا کنون، هنوز سازو کار تجارت را نمی‌دانیم و اغلب به دل‌بازی، اختلاس و کلاه گذاشتن سراسر این و آن دل خوش کرده و دنبال آن هستیم که بدون زحمت، ثروت بسا آورده‌ای به دست آوریم و همه این کارها را با لابی‌گری و فریب دیگران با ظاهر سازی انجام می‌دهیم؟ آخر چرا ما دست به هر کاری می‌زنیم، نمی‌توانیم عمیق، دقیق، منظم و مثل آدم پیش برویم. طالب‌تر اینکه، در سیاست هم، وقتی مشروطه را گرفتیم، یعنی مشروطه را به ما دادند نه گرفتیم، هنوز دو روز نشده، با آن بازی کردیم، مجلس را به توپ بستیم. کمابیش نمان‌گان را سر به نیست کردیم، بعد هم که هندستان تریبت می‌کنیم که بسیاری‌شان چیزی از مهندسی نمی‌فهمند فقط مدرک می‌گیرند، مشکل کمی نیست که در یک شهر دور افتاده دانشگاهی تأسیس می‌کنیم که حتی یک استاد ثابت ندارد. مشکل کمی نیست که صدها دانشگاه بزرگ و کوچک داریم که هر کدام برای خود سازی می‌زنند

و راهی می‌روند. شاید یکی از اساسی‌ترین کارها، این باشد که دانشگاه‌های ما باز پیچه خواسته‌های غیر علم کار دانش دخالت نکنند. اینقدر برای دانش نظریه‌پردازی نکنند و بگذارند علم راه خودش را پیدا کند. روشی در پیش بگیریم که شفافیت علمی حمایت شود، ترقی در آن شهید و تلاش، حالا جوری شده‌ایم که این همه اختلاسگر تریبت می‌کنیم؟ یک جای کار ما عیب دارد، این را می‌فهمیم، اما نمی‌فهمیم کجای کارمان عیب دارد. عیب جوری است که به همه جا آسیب می‌زند و به طور یکنواخت ما را گرفتار می‌سازد و مانع تحول می‌شود. امروز دوستی در یک نشریه و درباره آن یادداشتی که درباره جوجی‌های آن استاد نوشته بودم، برسیده بود، چقدر دانشگاه‌های ما این بنسبتر وجود دارد که کسانی اینچنین ایده‌پردازی‌های شگفت و

